

استخوان هایی از سفره ی رنگارنگش
 که به سوی ما پرتاب شده
 باوفامان کرده ست.

چاپلوسانه به دور و بر پاهای کسی می پوییم
 که اتو دار شلوار سفیدش هر روز
 برق دارد کفشش
 و به دستان پر انگشتری اوست مدام
 بافته شلاقی چرمین و دسته طلا .

خیز می گیریم گه گاه و به او حمله کنان
 پارس بر می داریم
 ما ولی خشمش را هیچ نمی انگیزیم .

راست این است که ما خانگی او شده ایم
 لوس و شکلک ساز و دست آموز
 و در این خیل که در مطبخ او می لولند
 جان آزادی با خوی بیابانی نیست.

سگ رامی شده ایم
 گرگ هاری باید ...

سیاوش کسرای